

نمایش‌های آئینی

(۷)

از «ادونیس» Adonis تا «سیاوش»

خاور نزدیک: ۱- «بین‌النهرین»

در حدود شش هزار سال پیش از میلاد، آئین‌های نمایشی شگفت‌انگیزی در ارتباط با مرگ و رستاخیز طبیعت، در «بین‌النهرین» شکل گرفت.

تمدنی که در «بین‌النهرین» به وجود آمد، یکی از کهن‌ترین تمدن‌های تاریخ جهان است. مزوپوتامیا «Mesopotamia» به معنای «بین‌دورود» به دره‌ای گفته می‌شد که بین دو رودخانه دجله «Idigna» به زبان سومری و «Idiklot» به زبان آکادی و فرات «Buranuna» سومری و «Purattu» آکادی که از کوه‌های ارمنستان سرچشمه می‌گیرد، قرار گرفته بود.

حفاری‌های باستان‌شناسی در شهرهای کهن دره دجله و فرات، مانند: اور «ur»، کیش «Kish»، اریدو «Eridu»، لاگاش «Lagash»، نپپور «Nippour»، بابل «Babylon» و... ثابت می‌کند که در این سرزمین «در حدود ۵ هزار سال ق.م» مردمانی به نام سومری‌ها ساکن شدند. برخی از پژوهش‌گران نشانه‌هایی از مهاجرت زودتر این قوم یافته‌اند. ظاهراً این‌ها از مناطق کوهستانی شمال - شرقی «بین‌النهرین» به دلتا «مصیب»ی دجله و فرات آمده بودند و اساطیرشان حاکی است که زادگاهشان شرائط جغرافیائی کاملاً متفاوتی داشته است.

آثار کشف شده باستان‌شناسی نشان می‌دهد که دارای کشاورزی پیش‌رفته، قوانین، معابد، ادبیات و اساطیری غنی بوده‌اند.

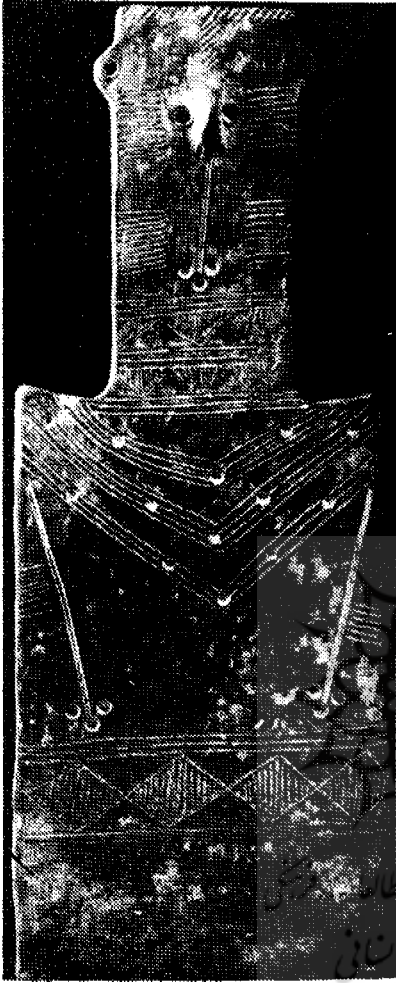
کمی پس از مهاجرت سومری‌ها، نخستین موج هجوم اقوام سامی به منطقه «سومر» و «آکاد» آغاز شد و به تدریج سومری‌ها را سرکوب کرد. دومین موج حمله مهاجمان سامی، توسط آمورو «Amurru»‌ها یا آموریت «Amuriers»‌ها منجر به تأسیس نخستین حکومت «بابلی»‌ها با رهبری «هامورابی» و شکست سومرو آکاد شد «در حدود ۲۲۰۰ ق.م».

پانصد سال بعد، قوم دیگری از سامی‌ها که در شمال دره دجله «Tigris» ساکن شده بودند، «بابلی»‌ها را شکست دادند و نخستین امپراطوری آسور «آشور»ی را در «بین‌النهرین» تشکیل دادند.

از این‌رو، اساطیر «بین‌النهرین» به شکل‌های: سومری، بابلی و آسوری به ارث مانده است.

آئین‌های نمایشی «بین‌النهرین»

آن نوع از اساطیر «بین‌النهرین» که ارتباط با گردش مدام فصول دارند، تا دیرباز به



خدای - بانوی باروری. قبرس (۲۰۰۰-۳۵۰۰ ق.م.)

برپا کند و به نزد خدا: انلیل^۲ (خدای بزرگ)، نانا (خدای ماه)^۳ وانکی^۴ «Enki» خدای عقل، برود و بگوید که «اینانا» نمی‌خواهد در جهان زیرین نابود شود!
سپس «اینانا» با جواهرات خود را می‌آراید و به جهان زیرین سقوط می‌کند: در آن-جا نتتی «Neti» دربان «هفت دروازه» راهنمائیش می‌کند. به دستور «ارش کیگال» و بنا به قوانین جهان زیرین، با گذشتن از هفت دروازه، لباس‌ها و جواهراتش را می‌گیرند، برهنه‌اش

عنوان سقوط ایشتار «Ishtar» خدا - بانوی باروری، به دنیای زیرین، شناخته شده بود و به صورتی ناقص وجود داشت. ولی با پژوهش‌های پروفیسور کرامر «Kramer»^۱ این اسطوره به طور کامل به نام اسطوره: دوموزی «Dumuzi» و اینانا «Inanna» معرفی شد.

«دوموزی» شکل سومری تموز (Tammuz) خدای گیاهی «بابل» و «اینانا» معادل «ایشتار» اقوام سامی است.

«دوموزی» نخستین نمونه از خدایان گیاهی «بین‌النهرین» است که هر ساله می-میرد و دوباره با روئیدن گیاهان زنده می-شود. در اسطوره «تموز» زندانی شدن «تموز» در جهان زیرین، انگیزه اصلی رفتن «ایشتار» به آن جهان است، اما در شکل ابتدائی اسطوره، آن طور که «کرامر» بیان کرده، دلیل رفتن خدا - بانو به جهان زیرین روشن نیست: «اینانا» به علل نامعین اراده می‌کند به «سرزمین بی بازگشت» که خواهرش ارش کیگال «Erashkigal» در آن، حکومت می‌کند، برود. «کرامر» عقیده دارد که شاید علت آن سفر به تصرف در آوردن دنیای زیرین بوده است.

«اینانا» به وزیر خود، نین شوبور «Ninshubur» می‌گوید که اگر سه روز دیگر باز نگردد برای او مراسم سوگواری

1. S.N.Kramer. The Tablets of Sumner (Colorado) 1956.

۲. خدای شهر نیپور ۳. خدای شراور ۴. خدای شهر اریدو

می‌کنند و به نزد، «ارش کیگال» و آنوناکی (*Anunnaki*)ها «هفت قاضی جهان زیرین» می‌برند. آن‌ها «چشم‌های مرگ»^۵ را براوخیره و به جسدی بی‌جان، تبدیل می‌کنند. پس از سه روز که از غیبت «اینانا» می‌گذرد، «نین‌شوبور» به دستور قبلی عمل می‌کند. «انلیل» و «نانا» از یاری دروغ می‌کنند، ولی «انکی» با جادو کاری «اینانا» را بدین گونه زنده می‌کند:

از چرك ناخن‌های خود دو هیولا به نام کوگارو (*Kugarru*) و کلاتورو (*Kalaturru*) (معنای این دو کلمه نامعلوم است) خلق می‌کند و آن دو را با خوراک و آب زندگی به جهان زیرین می‌فرستد. آله دو باید خوراک و آب زندگی را شصت بار بر جسد «اینانا» بپاشند. چنین می‌کنند و خدا - بانو، به زمین بازمی‌گردد. در این جا، افسانه که متن آن در کتاب شرق نزدیک باستانی^۶ آمده است، ناتمام باقی می‌ماند. اما «گرامر» در حاشیه کتاب خود، مطلب شگفت‌آوری را که به تازگی کشف شده، اضافه کرده است:

طبق این روایت، «اینانا» و هیولاهای همراهش، به شهر ارک (*Erech*) نزدیک شهر «اور» بازمی‌گردد و در آن جا شوهر خود «دوموزی» را می‌یابد. «دوموزی» به همسرش توجهی نمی‌کند. پس به فرمان «اینانا» هیولاهای او را به جهان زیرین می‌برند. «دوموزی» از اوتو (*Utu*) خدای خورشید، می‌خواهد که او را برساند. در این جا نوشته ناتمام می‌ماند.



نمی‌دانیم که در شکل اصلی سومری، آیا «دوموزی» که همان «تموز» است، به جهان زیرین برده شده است یا نه؟ ممکن است «سومری»ها بعدها، هنگامی که در «دلتا» سکنی گزیدند، این اسطوره را بسا خود آورده باشند؛ این ابتدایی‌ترین شکل اسطوره است. در این شکل، «اینانا» برای بازگرداندن و زنده کردن شوهر و برادر خود «دوموزی» یا «تموز» به دنیای زیرین نمی‌رود.

به هر حال در اسطوره «تموز» که زمین، نسخه خطی، کلیسای مونت کاسینو، قرن ۱۱ میلادی به دوره سومری‌ها تعلق دارد، شکل‌های بعدی این اسطوره نشان داده شده است. یعنی: پریشانی، هرج و مرج و خشکسالی که پس از مرگ «تموز» رفتن به جهان زیرین - بر جهان حاکم می‌شود، زاری «ایشتار» و رفتن به جهان زیرین برای بازگرداندن «تموز»، بازگشت پیروزمندان‌ه‌اش و برپا کردن مراسم آیینی نمایشی برای «تموز». این مراسم کاملاً شبیه به مراسمی است که در «سوریه» برای «ادونیس» و «ایشتارته» انجام می‌شد.

5. *Eyes of Death.*

6. *J.B. Pritchard. The Ancient Near Eastern Text.*

دلیل محتمل برای دگرگونی شکل اصلی اسطوره، ممکن است به این امر ارتباط داشته باشد که «سومری»ها، هنگامی که به «دلتا» آمدند، در حال گذار از دوره اقتصاد «شبنانی» به دوران «کشاورزی» بودند. در این اسطوره «تموز» و «ایشتار» به کرات به صورت درخت نروماده «صنوبر» نمایانده شده‌اند. حال آن که می‌دانیم که «صنوبر» در «دلتهای» دجله و فرات، پیدا نمی‌شود و به نواحی کوهستانی که «سومری»ها از آن آمده‌اند، تعلق دارد و شکل بعدی اسطوره، مسلماً تحت‌تأثیر محیط جغرافیایی و اجتماعی جدید «سومری»ها، که متفاوت با دوره «شبنانی» بود، تغییر یافته است.

اسطوره «دوموزی» و انکیم‌دو «Enkimdu»

اسطوره «سومری» دیگری وجود دارد که تحت‌تأثیر اسطوره‌های ایل (Abel) و قابیل (Cain)، قرار گرفته است، البته بدون پایان غم‌انگیز آن. این اسطوره مربوط به دوران کشمکش بین دو نظام اقتصادی «شبنانی» و «کشاورزی» یا مرحله برزخ بین دو نظام اقتصادی است. در این اسطوره، «اینانا» یا «ایشتار»، می‌خواهد شوهری انتخاب کند. خواستگاران او خدای شبنانی «دوموزی» و خدای کشاورزی «انکیم‌دو» هستند. برادر «اینانا» یعنی «اوتو» خدای خورشید با «دوموزی» موافق است، ولی خود «اینانا»، «انکیم‌دو» را دوست می‌دارد. بین «دوموزی» و «انکیم‌دو» رقابت در می‌گیرد. «انکیم‌دو» برای بازداشتن «دوموزی» از این تصمیم، بدان هدایای گوناگونی راضی می‌شود. ولی «دوموزی» مصمم به تصاحب «اینانا» است و ظاهراً در مقصود خود نیز موفق می‌شود. زیرا در اسطوره از «دوموزی» به نام شوهر «اینانا» یاد شده است. در کتاب «گرامر» این مبارزه و رقابت چنین تصویر شده.

انکیم‌دو:

تو ای شبنان! چرا نبرد را آغاز می‌کنی؟
 ای شبنان دوموزی! چرا نبرد را آغاز می‌کنی؟
 مرا با خود، ای شبنان! مرا با خود، چرا مقایسه می‌کنی؟
 بگذار گوسفندان علف‌های زمین را خورالک خود کنند
 بگذار گوسفندان در مراتع من، به چرا آیند!
 بگذار در مزارع زابالما «Zabalma» علف بخورند!
 بگذار همه رمة تراز آب رودخانه من اونون «Unun» بنوشند!

دوموزی:

من، شبنان
 در عروسی من ای کشاورز!
 به مانند دوستی، داخل مشو!
 ای کشاورز «انکیم‌دو»! به مانند دوست من، ای کشاورز! مانند
 دوست من داخل مشو!

انکیم دو:

گندم برایت خواهیم آورد ولوبیا

لوبیا... برایت خواهیم آورد

دوشیزه «اینانا» هرچه که خواست توست،

دوشیزه «اینانا»... برایت خواهیم آورد!^۷

با مطالعه در اساطیر «عبری»، می فهمیم که در اسطوره کنونی «هابیل» و «قابیل»، آثاری از شکل های قدیمی تر اسطوره باقی مانده است و احتمال دارد که دادن هدایا توسط خدای «کشاورزی»، به تقدیم کردن پیش کش از جانب قابیل «کشاورز» به یهوه (*Yahwah*) خدای عبری ها) تبدیل شده باشد!

اسطوره «بابلی»: «تموز»

در شکل «بابلی» این اسطوره، «تموز» پس از این که «ایشتار» رهایی می یابد، به عنوان برادر و معشوقش معرفی می شود، بدون هیچ گونه اشاره ای به چگونگی سقوط «تموز» به جهان زیرین.

در اسطوره «بابلی»، پس از رفتن «ایشتار» به سرزمین «بسی بازگشت»، شرحی از خشکسالی و نابودی نیروی باروری می خوانیم:

گاونر با ماده بهم در نمی آمیزد.

مرد با زن نمی آمیزد^۸

با بیان این کلمات، پاپسوکال «*Papsukkal*» وزیر خدا - بانو ماندن «ایشتار» و نتایج آن را اعلام می کند.

شرح سقوط «ایشتار» به جهان زیرین، از نظر کلی، شبیه اسطوره «سومری» است، ولی تفاوت های جالبی نیز دارد. هنگامی که «ایشتار» دروازه دنیای زیرین را می کوبد، می گوید که اگر درب را نگشایند، آن را خواهد شکست و همه مردگان را آزاد خواهد کرد: ای دروازه بان، دروازه را بگشا!

دروازه را بگشا، تا به درون آیم!

اگر نگشایی که من بتوانم به درون آیم.

درب را خرد خواهیم کرد و قفل را خواهیم شکست

و مردگان را بیدار خواهیم کرد، تا زندگان را ببلعدند!

زیرا شمار مردگان بیش از زندگان خواهد شد.^۹

در تهدید «ایشتار» برای زنده کردن مردگان، ماتصویری از وحشت بسیار «بابلیان»

را از روح مردگان می بینم. وحشتی که قسمت برجسته ای از مراسم جادوکاری و آیینی آن ها را به خود اختصاص داده است.

7. S.N. Kramer. *Sumerian Mythology* P.61.

8,9. J.B. Pritchard. *The Ancient Near Eastern Texts Relating to The old Testament* P.52.

در ادبیات مذهبی «بابلی»ها «تموز» به شکل همسر یا معشوق «ایشتار» مادر - خدا (تجسم نیروی باروری طبیعت)، ظاهر می شود. ارتباط این دو در اسطوره و مراسم آیینی، مبهم و ناقص است. لیکن از مدارک پراکنده ای که در دست است، می فهمیم که «بابلی»ها، معتقد بودند که «تموز» هر ساله می میرد، به دنیای زیرین می رود و هر ساله معشوقه آسمانیش «ایشتار» در جستجویش به «سرزمین بی بازگشت» و «خانه تاریکی»، جایی که همه درها و قفل ها گردآلود است، سفر می کند. در دوران غیبت «تموز» شهوت و عشق از عمل و مردمان و حیوانات از زاد و ولد، بازمی مانند و سراسر حیات رویه نابودی می رود. با راهنمایی خدای بزرگ آ «EA»، خدا - بانوی جهان زیرین ارش کیگال «*Ersh-Kigal*» بر او آب زندگی می افشاند و «ایشتار» با معشوقش «تموز» به زمین بازمی گردند و با بازگشت آنها، حیات و شور و نشاط به طبیعت بازمی گردد.

سوگواری برای جدائی «تموز» در بسیاری از سرودهای مذهبی «بابلی» منعکس شده است. در این سرودها او را به گیاهانی که بسیار زود پژمرده می شوند، تشبیه می کنند: او «تموز» نیست!

درخت گزی است که در باغ آبی ننوشید.

بر تارک او در مزرعه شکوفه ای نروئید.

درخت بیدی است که با آب نهر، شادمان نشد.

درخت بیدی است که ریشه هایش خشک شد

گیاهی که در باغ آبی ننوشید!

در مرگ «تموز» هر ساله در «نیمه تابستان» در ماهی که به نامش بود یعنی ماه «تموز»، همراه با نوای فلوتی که مردان و زنان می نواختند، مراسم سوگواری برگزار می شد. بر شبیه «خدای» مرده، نوحه هایی می خواندند، آن را با آب پاک شستشوی دادند، با روغن تدهین می کردند و در شالی سرخ رنگ می پوشاندند. در حالی که بوئی خوش فضا را پرمی کرد. گوئی می خواستند، حواس به خواب رفته «تموز» را با تندای عطرها، تحریک و او را از خواب مرگ بیدار کنند!

در یکی از این نوحه ها به نام «زاری فلوت برای تموز»، آواز غمناک سراینندگان چون نوایی دوردست آوای ماتم فلوت را همراهی می کند:

با ناپدید شدن «تموز»، «ایشتار» شیون سرداد:

«کودک من!» با ناپدید شدنش «ایشتار» شیون سرداد؟

«دامو» *Damu* «ی من!»^{۱۰} با ناپدید شدنش شیون سرداد «افسونگر و کاهن من!» با ناپدید شدنش شیون سرداد.

بر درخت «سدر»^{۱۱} درخشانش که همه جا ریشه دوانده بود.

در معبد ارك «*Eresh*» شیون سرداد.

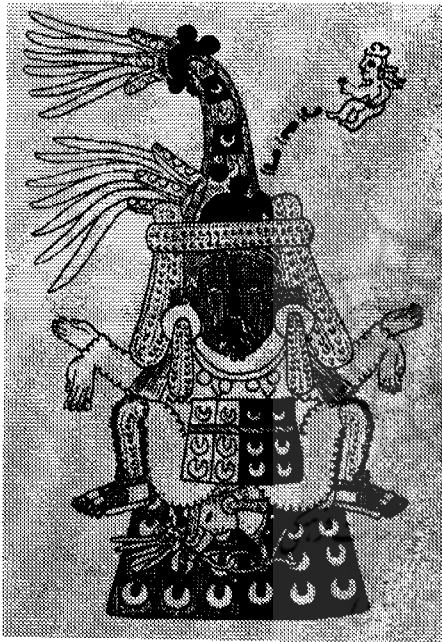
هم چون شیونی که بر مرگ مولای خانه ای سرمی دهند، شیون سرداد!

۱۰. یسروهمدم.

۱۱. از نظر اساطیری «تموز» و «ادونیس» خدای گیاهی سوریه از تنه درخت «سدر» زاده شده اند.

هم چون شیونی که برمرگ سردار شهری، سرمی دهند، شیون سردادا!
 شیون او، برای گیاهی است که در بستر خود نروئید.
 شیون او برای دانه‌ای است که سنبله‌اش نروید!
 خوابگاه او ثروتی است که دیگر ثروتی نخواهد زاد
 زنی خسته، کودکی خسته، فرسوده
 شیون او برای رودخانه عظیمی است که در آن «جگنی» نروید
 شیون او برای مزرعه‌ای است که در آن نی‌ها نروید!
 شیون او برای برکه‌ای است که در آن ماهی رشد نکرد.
 شیون او برای نیزاری است که نی در آن نمی‌روید
 شیون او برای قصری است که در آن زندگی ریشه نمی‌گیرد!

در متن «سومری» تموز برادر کوچک



«ایشتار» و در متن «بابلی» گاهی معشوق
 و زمانی عنوان پسرش را دارد. (و این
 هردو شبیه است به اسطوره «افرودیت»،
 «اودنيس» و دمتر «Demeter»، پرسفون
 «Pers phone» در یونان.)

به هر حال «ایشتار» مادر،
 همسر یا معشوقه «تموز» محسوب می‌شد.
 در برخی افسانه‌ها، «تموز» را گراز
 به قتل می‌رساند و در برخی دیگر «ایشتار»
 او را می‌کشد. هنگامی که «تموز» پسر آ
 (EA) خدای بزرگ زیردرخت بزرگ اریدا
 «Erida» که سایه آن سراسر زمین رامی-
 پوشانید، گوسفندان خود را می‌چراند،
 «ایشتار» به دام عشقش گرفتار می‌شود.
 «تموز» مانند «ادونيس» با حمله گراز از
 پای در می‌آید. (از خون اولاله از زمین
 می‌روید). «ایشتار» به دنیای زیرین:

خدا - بانوی زمین (تلازل تئوتل Telazolteotl)
 (نسخه خطی از کتاب مقدس از تک‌ها)

آرالو «Aralo» می‌شتابد، با شستشوی

زخم‌های «تموز» در یکی از چشمه‌های شفا بخش، او را زنده می‌کند.

چون به دروازه دنیای زیرین می‌رسد، اجازه ورود می‌خواهد. ارش کیگال خواهر
 حسود «ایشتار» که فرمانروای دنیای زیرین است، «ایشتار» را زندانی می‌کند. از غیبت
 «ایشتار» گیاه در روی زمین می‌پژمرد. چون خدایان چنین می‌بینند، به «ارش کیگال»
 فرمان می‌دهند تا «ایشتار» رازها کند. «ایشتار» راضی به بازگشت نیست مگر این که «تموز»
 را همراه خود بیاورد. درخواست وی پذیرفته می‌شود. و چون دوباره به روی زمین می‌آید،

گیاهان از نومی رویند و شکوفه‌ها می‌شکفند.

نام «ایشتار» یا «اشتارته» همیشه با نام «تموز» و افسانه رویش گیاهان همراه است. «ایشتار» در کنار «مردوک» خدای بزرگ «بابلی» قراردادش و مردم ستایشش می‌کردند. «ایشتار»، خدا - بانوی ستاره صبح، عشق مادری، باروری و فراوانی بود.

۲- سوریه: مرگ و رستاخیز «ادونیس»

تا آغاز این قرن درباره اساطیر کنعانی «Canaanite» آگاهی اندکی داشتیم، مانند اشاره‌هایی که در آثار تاریخ‌نویسان یونانی نظیر فیلاهل بیبلوس «Byblos» آمده است. ولی با کشف السواح مشهور راس‌الشمر «Ras Shamra» به سال ۱۹۲۸، در شهر اوگاریت «Ugarit» در شمال سوریه باستانی، منابع قابل ملاحظه‌ای از اساطیری «کنعانی» یا «سوریایی» به دست آمد. این الواح به قرن ۱۴ ق.م بازمی‌گشت و به زبانی که تا آن زمان ناشناخته بود و اکنون به عنوان زبان اوگاریت «Ugaritic» مشهور است، نوشته شده‌اند. زبان اوگاریت به دسته زبان‌های سامی تعلق و ارتباطی نزدیک با زبان‌های عربی، آراماییک «Aramaic» و عبری، دارد.

با وجودی که بسیاری از الواح شکسته شده و امکان خواندن همه آن‌ها وجود ندارد، ولی خطوط اسطوره‌ها، روشن است. اساطیر و افسانه‌های کنعانی که شامل این الواح هستند به سه گروه تقسیم می‌شوند. قسمت اعظم آن مربوط به ماجراها و اعمال بعل «Baal» خدای خدایان و روابط او با دیگر خدایان کنعانی است. نام بسیاری از این خدایان به گوش ما آشناست، زیرا در «تورات» نیز به آن‌ها اشاره شده است. قسمت‌هایی از اساطیر «اوگاریت» در اشعار عبری، تأثیر گذاشته است.

دسته دیگر شامل حماسه کریت «Kerit» سلطان هوبور «Hubur» است. این حماسه ممکن است مبنای تاریخی داشته باشد، همان گونه که افسانه «گیلگمش» دارای مبنای تاریخی است. اما جنبه‌های اساطیری و تاریخی آن چنان به هم بافته شده که تشخیص آن بسیار سخت است. قسمت سوم مربوط به داستان آگال «Aghal» پسر دانیل «Danel» سلطان افسانه‌ای کنعان است. اسطوره «ادونیس» با شکوه و تشریفات فراوان در دوشهر آسیای غربی یعنی بیبلوس در



تولداده ونیس (Adonis)، نقاشی روی دیوار اثر برنارد لوینی (B. Luini) قرن ۱۵ میلادی ۱۲

۱۲. تصاویر از کتاب:

The Great Mother. E. Neumann Princeton University Press 1972.

کرانه «سوریه» و پافاس «Paphas» در «قبرس» جشن گرفته می‌شد. در هرودی این مکان‌ها، «آفرودیت» یا به عبارت بهتر مانند و شبیه سامی او: استارته «Astarte» پرستش می‌شد. به گفته اساطیر، سینی‌راس «Cinyras» پدر «ادونیس» سلطان هرودو شهر بود.

«بیبِلوس» از «پافاس» قدیمی‌تر بود. در حقیقت «بیبِلوس» کهن‌ترین شهر «فنیقه» بود که از نظر اساطیری، توسط ال «El» خدای بزرگ در سال‌های آغازین جهان، بنا شده بود. «بیبِلوس» در زمان‌های تاریخی نظیر «مکه» یا «اورشلیم» مکانی مقدس و پایتخت مذهبی کشور محسوب می‌شد. شهر بر بلندی مشرف بر دریا بنا شده بود و معبد مقدس «استارته» در آن قرار داشت. در این معبد به نشانه تقدس خدا - بانو، در میان تالاری بزرگ با راهروهای تودرتوی بسیاری در گرداگرد آن، ستون سنگی هر می شکل بسیار مرتفعی ساخته شده بود. مناسک «ادونیس» در همین معبد انجام می‌گرفت. همه شهرداران مراسم شرکت داشت. نهر «ابراهیم» که در جنوب «بیبِلوس» به دریا می‌ریخت، در اعصار قدیمی‌تر، نهر «ادونیس» نامیده می‌شد.

گفته می‌شود معبد «آفرودیت» یا «استارته» در مکانی واقع در کوه لبنان، نزدیک پایتخت توسط «سینی‌را» ساخته شد. نام این محل احتمالاً افکو «Aphco» بود و در سرچشمه نهر ادونیس «ابراهیم» قرار داشت، محلی میان «بیبِلوس» و بعلبک «Baalbec» گویا این معبد بعدها، توسط «کنستانین» امپراتور روم، ویران شده است طبق افسانه، در همین مکان بود که «ادونیس» برای نخستین و آخرین بار، «آفرودیت» یا «استارته» را دیدار کرد و در همان جاجسدش دفن شد. در زمان‌های دور، تمام این دره زیبا به «ادونیس» اهدا شده بود و تا امروز نیز خاطره‌اش بر سراسر آن مسلط است، زیرا در اطراف این دره، پرستشگاه‌های ویران شده «ادونیس» هنوز هم به چشم می‌خورد.

بنابه اعتقاد پرستندگان «ادونیس»، هر سال «ادونیس» بر فراز کوه با زخم‌گراز کشته و هر سال چهره طبیعت با خونش رنگ آمیزی می‌شود. زنان جوان «سوری» و دیگر عزاداران همه ساله در خردادماه بر سر نوشت غم‌انگیزش، سوگواری می‌کنند، در حالی که شقایق‌های قرمز «گل ادونیس» در میان درختان سدر لبنان شکفته می‌شوند و آب سرخ‌گون رودخانه ادونیس «ابراهیم» به سوی دریا می‌شتابد و به آبی مدیترانه می‌ریزد! ۱۲

در خردادماه، هنگام خرم، دسته عزاداران در «بیبِلوس» به حرکت درمی‌آیند، به سوی سرچشمه رودخانه «ادونیس» که غار (افاکا) در نزدیکی آن قرار داشت روانه می‌شدند و شبیه این خدا - قهرمان اسطوره گیاهی را در آن جا می‌گذاشتند. راهبه‌های معبد باندبه و رقص‌هایی ویژه همراه با آهنگ‌نسی، شبیه (ادونیس) را به معبد می‌بردند و پس از انجام مراسم، به خاکش می‌سپردند: در انتظار آن که در بهاران دوباره زاده شود. روز بعد، رستاخیز (ادونیس) بود و غم و اندوه مردم به شادی مبدل می‌شد.

شرح مصایب (ادونیس) تا قرن دوم بعد از میلاد هنوز در (بیبِلوس) به اجرا درمی‌آمد.